

علم أصول الفقه

٢٥-١١-١٩ تعريف علم اصول فقه ٥١

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

مبانی تصویری

- فصل اول: تعریف علم اصول
- هر تعریفی که در مورد علوم ارایه شود، به اصطلاح منطقی «رسم» است؛ زیرا تعریف حدّی، یعنی بیان جنس و فصل، در مورد آنان ممکن نیست.

فصل اول: تعریف علم اصول

● سید مرتضی در ذریعه و شیخ طوسی در عده، علم اصول را به «ادله‌ی فقه» تعریف کردند: «اصول الفقه هی ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌های فقهی گفتند که اصول فقه، ادله‌ی فقه به نحو اجمالی و ادله‌ی موجود در فقه، ادله‌ی فقه به نحو تفصیلی است.*

● * ر.ک: سید مرتضی علم الهدی، الذریعة، ج ۱، ص ۷؛ شیخ طوسی، العدة، ج ۱، ص ۷؛ تأملات در علم اصول فقه (تقریر درس خارج اصول استاد مهدی هادوی تهرانی)، دفتر اول: علم اصول از آغاز تا امروز، بحث «مقایسه‌ی ذریعه با عده».

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- تعریفی که میرزای قمی در قوانین از اصول فقه عرضه کرد، بعد از وی به صورت تعریفی کلاسیک و مَدْرَسِي از اصول باقی ماند.
- وی علم اصول را چنین تعریف نمود:
- «الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».
- این تعریف، تعریف علم اصول فقه است، از این روی، کلمه‌ی علم در آن به کار رفته و با این تعریف معیار اصولی بودن مسایل اصولی بیان شده است.

تعریف مَدْرَسِی اصول در نگاه اصولی‌ها

- صرف نظر از اشکالات جزئی* دو اشکال عمده در مورد این تعریف مطرح شده است:
- ا. عدم جامعیت تعریف.
- ب. عدم مانعیت تعریف.
- * از جمله‌ی آنها، عدم شمول تعریف نسبت به قضایای بدیهی است. برخی گفته‌اند: تعریف، قضایای بدیهی را در بر نمی‌گیرد، در حالی که ممکن است در علم اصول از بدیهیات سخن بگوییم. اما واقع این است که در علم اصول به آن معنا از قضایای بدیهی بحث نمی‌شود (ر.ک: محقق رشتی، بدائع الافکار، ص ۲۶؛ سید محمد حسین شهرستانی، غایه المسئول فی علم الاصول، تقریر درس فاضل اردکانی، ص ۴).

تعریف علم اصول

- اگر قواعد اصولی را عناصر مشترک قیاس فقهی دانستیم که به حکم شرعی در مرتبه‌ی ملاک، یا جعل، یا ابراز، و یا تنجیز ارتباط دارند (یعنی عناصری هستند که به خود شارع بما هو شارع مرتبط هستند)، در واقع قواعد اصولی همان اموری هستند که ممکن است فقیه در مقام استدلال به آن استناد کند؛ یعنی هر چه که احتمال دارد در فقه به عنوان حجت مورد استناد قرار گیرد، در علم اصول مورد بحث واقع می‌شود.

نگاهی دوباره به تعریف علم اصول

- با این توضیح آشکار می گردد که تعریف علم اصول همان است که
- سید مرتضی در ذریعه و شیخ طوسی در عده، ارایه نمودند و علم اصول را به «ادله‌ی فقه» تعریف کردند: «اصول الفقه هی ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌های فقهی گفتند که **اصول فقه، ادله‌ی فقه به نحو اجمالی و ادله‌ی موجود در فقه، ادله‌ی فقه به نحو تفصیلی است***.

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

فصل دوم: موضوع علم اصول

- چرا بحث از موضوع یک علم ضرورت دارد؟
- چرا علمای گذشته بحث موضوع علم را مطرح کرده‌اند؟
- پاسخ به این دو پرسش، پاسخ به پرسش دیگری را نیز می‌طلبد. هر دانش و علمی مجموعه‌ای از گزاره‌ها است:
- چرا مجموعه‌ای از گزاره‌ها به عنوان یک علم تلقی می‌شوند و نوعی وحدت و یگانگی در آنها بوجود می‌آید؟
- منشأ این وحدت در چیست؟ چگونه این قضایا، وحدت یافته و یک علم را تشکیل داده‌اند؟

فصل دوم: موضوع علم اصول

- دانشمندان گذشته، مثل شیخ الرئیس در شفا، این وحدت را مرهون موضوع می دانستند.
- نظر آنها به علوم برهانی بود، علمی که از واقعیات بحث می کند و روش بحث در آنها، روش برهانی است.
- از این روی، در مقابل سؤال مذکور، در پی عامل موحد واقعی بودند. اسم آن عامل را موضوع نهادند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- به تعبیر دیگر - که خالی از تسامح هم نیست - موضوع، محور اصلی علم است که تمام قضایا و مسایل آن علم، حول آن محور می گردند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- موضوع در نزد آنان چنین تعریف شد: هو ما یبحث فیہ عن عوارضہ الذاتیہ [موضوع علم، چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن موضوع بحث می‌شود].

فصل دوم: موضوع علم اصول

- مقصود آنها از عوارض ذاتی، عوارض خود شیء است.
- به تعبیر مرحوم آخوند عوارض ذاتی، عوارضی هستند که واسطه در عروض نداشته باشند و به تعبیر ادبی وصف خود شیء باشند، نه وصف متعلق آن شیء.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- در تصویر قدما، هر علمی موضوعی دارد و در مسایل آن علم یا از عوارض ذاتی خود موضوع مستقیماً صحبت می‌شود و یا از عوارض ذاتی عوارض ذاتی موضوع که در واقع خودش عارض ذاتی موضوع هم هست. در واقع تمام علم از اوصاف یک چیز صحبت می‌کند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- بنابراین اگر چه قضایا متعددند؛ اما آنچه در ازای این قضایای متعدد، در خارج وجود دارد، یک چیز است که همه‌ی قضایا در مورد آن یک چیز بحث می‌کنند.
- قضایا و گزاره‌ها در آن یک چیز به وحدت و یگانگی می‌رسند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- این بحث، قرن‌ها به همین شکل مطرح بود. در این میان دانشمندان اصول با این مشکل مواجه بودند که آیا مسایل اصول نیز، موضوعی به همین شکل دارد؟

فصل دوم: موضوع علم اصول

- تنوع مسایل اصول و تفاوت سنخ این مسایل با یکدیگر، به تقویت هر چه بیشتر این اشکال می‌افزود. مباحث الفاظ، شبیه ادبیات و علم لغت است، مباحث حجج، شبیه مباحث کلامی است، حجیت خبر واحد یا حجیت ظاهر به حجیت قرآن و سنت که بحث‌های کلامی-اند، شبیه می‌شود و اصول عملیه خود از سنخ دیگر است.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- این تنوع در مسایل اصولی موجب پیدایش چنین سئوالی می شود که آیا علم اصول موضوع یا به عبارت دیگر محور واحدی دارد یا نه؟
- این پرسش به خصوص در نزد اصولی های متأخر، موجب گشت در ضرورت موضوع تردید پیدا شود و برخی همچون مرحوم آخوند معتقد شدند که لازم نیست موضوع در یک علم، واحد باشد. واحد بودن غرض در یک علم، در وحدت مسایل آن کافی است.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- کسی که راه حل فنی این مسأله را عرضه کرد، مرحوم علامه طباطبایی بود و اگر چه در کلمات سلطان العلمای اراکی که حاشیه‌ی مفصلی بر کفایه نوشته، اشاره‌ای به این راه حل وجود دارد؛ اما تبیین و توضیح آن در سخنان علامه ظهور یافته است.
- علامه به نکته‌ای اشاره کرده که دانشمندان گذشته چندان توجهی به آن ننموده‌اند. آن نکته در بحث اعتباریات بود.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- بحث اعتباریات مورد توجه گذشتگان منطقی و فلسفی بوده و در جای خود خواهیم گفت: در کلمات شیخ الرئیس و خواجه نصیر الدین طوسی، ریشه-هایی از این بحث دیده می‌شود.
- اما این بحث آن چنان که باید مطرح و تنقیح نشده بود. تا این که مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی (معروف به کمپانی) به صورت جدی به آن پرداخت و علامه، شاگرد وی، مطالب را بسیار روشن و واضح تنقیح کرد.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- علامه رساله‌ای در اعتباریات نوشت و این نکته که چیزی به نام اعتباریات داریم از یک سو و برخی دانش‌ها در مورد اعتباریات سخن می‌گویند، نه واقعیات از سوی دیگر، باعث گردید علامه در بحث موضوع، اظهار نظر فنی و دقیق داشته باشد.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- وی می گوید: علمی که از واقعیات بحث می کنند، از آنجا که به ازای آنها در خارج چیزی هست، باید دارای یک وحدت واقعی بین قضایای خویش باشند. به عبارت دیگر چیزی که در این نوع دانش ها مورد بحث قرار می گیرد، عوارض همان «ما بازاء»ی است که در خارج وجود دارد.
- با همین امر موجود در خارج، وحدت قضایای یک علم واقعی حفظ می شود. آن امر موجود در خارج، موضوع آن علم و عامل وحدت بخش آن می باشد. بنابراین دانش های واقعی، دارای موضوع واحد هستند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- اما دانش هایی که مطلبشان اعتباری است، «ما بازاء»ی ندارند؛ اگر چه ممکن است دارای منشأ انتزاع باشند. این علوم نیاز به موضوع ندارند و وحدت آنها می تواند با وحدت غرض تأمین شود.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- فقہ و اصول از علوم اعتباری هستند. فقہ در مورد احکام شرعی، چه تکلیفی و چه وضعی، بحث می‌کند و همه از اعتبارات شرعی هستند. اصول از حجت بر این احکام شرعی یا به تعبیر دیگر «از عناصر مشترک در قیاس فقهی مرتبط با حکم در مرتبه‌ی ملاک، یا جعل، یا ابراز و یا تنجز» بحث می‌کند و در واقع اصول هم از اعتبارات بحث می‌کند؛ حال چه آنجا که به صراحت یک اعتبار است و چه آنجا که با واسطه‌ای، اعتبار است.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- مثلاً این که می‌گوییم: خبر واحد حجت است، حجیت خبر واحد اعتباری است که از سوی شارع اعتبار شده است. شارع می‌توانست آن را اعتبار نکند و نفی نماید. حجیت خبر واحد یک اعتبار صریح است.
- اما مثال اعتبار با واسطه در حجیت ظهور است. امرهایی که در لسان شارع آمده، در واقع نوعی اعتبار است. شارع برای بیان احکام همان لسان عقلا را پذیرفته و دلالات الفاظ عقلا نتیجه‌ی وضع است که خود نوعی اعتبار می‌باشد.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- با این وصف، لازم نیست در اصول از موضوعی واقعی همانند آنچه در علوم واقعی وجود دارد، جستجو نماییم. فقط کافی است بین مسایل اصول جامعی بیابیم که تمامی مسایل اصول را در بر گرفته و غیر آن را شامل نشود.
- در واقع در علوم اعتباری، وحدت هم یک امر اعتباری است؛ چون ممکن است قضایای آن علم واقعاً از یک چیز و یک موضوع واحد در خارج سخن نگویند و «ما بازاء»ی در خارج نداشته باشند.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- طبق تعریفی که از علم اصول ارایه دادیم، قسمت دوم تعریف یعنی: «عناصر مشترک در قیاس فقهی که فعل خاصی از افعال مکلفان در آنها اخذ نشده و به حکم شرعی در مرتبه‌ی جعل یا ملاک یا ابراز و یا تنجز، ارتباط داشته باشند»، تمام مسایل اصول را شامل می‌شود و مسایل دیگر دانش‌ها را در بر نمی‌گیرد.

فصل دوم: موضوع علم اصول

- . آدرس.....
- . آدرس.....

فصل دوم: موضوع علم اصول

- دانش واقعی، دانشی است که از واقعیات سخن می‌گوید.
- مقصود ما از اعتباری در اینجا، دانش‌های اعتباری است، نه ادراکات اعتباری.
- بنا بر آنچه بعداً خواهیم گفت، اعتباریات به دو دسته‌ی ۱. اعتباریات نفس‌الامریه، ۲. اعتباریات محض، تقسیم می‌شود. در آنجا تعریف اعتباریات و فرق این دو دسته را بیان خواهیم نمود.
- هیچ‌کس نظریه‌ی ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنا را نپذیرفته است. پس این ارتباط با اعتبار است. اما این که چگونه این اعتبار، چنین اثری را تکویناً ایجاد می‌کند که ما با ادراک الفاظ به معنا منتقل می‌شویم، بحث‌هایی است که در جای خودش مطرح شده است.